جلسه 738

دوشنبه 11/02/91

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در این بو که طبق ظاهر کلام مشهور می شود یک شیئی وجودش مستلزم عدمش باشد و لکن این محذور در عالم وجود خارجی به وجود می آورد. یعنی نتیجه استلزام وجود این شیء لعدمه محال وقوعی بودن وجودش هست. وهمینطور دور، می شود در عالم واقع توقف داشته باشد الف بر ب وب بر الف، اما این باعث می شود که ممتنع وقوعی بشود وجود الف و یا وجود ب.

در اشکال به این مطلب مرحوم آقای صدر فرمود: ما در رتبه سابقه بر وجود یعنی در رتبه نفس الامر باید کشف بکنیم مغالطه را. اصلا ممکن نیست در عالم نفس الامر استلزام وجود یک شیئ نسبت به عدمش. و همینطور ممکن نیست در عالم نفس الامر توقف شیء علی ما یتوقف علیه. توقف یک امر واقعی است، توقف وجود ممکن بر علت یک امر واقعی است. اگر هیچ ممکن الوجودی هم در عالم نباشد این قضیه صادق است که یتوقف وجود الممکن علی وجود علته. توقف امر واقعی و نفس الامری است. محال است که توقف داشته باشد وجود یک شیء بر وجود ما یتوقف علیه.

ایشان شاهد هم آورده، فرموده: اما در رابطه با مثال دور برخی از موارد هست می بینید آقایان که اشکال می کنند به دور فکر می کنند فقط وجود این شیء دوری است، گاهی عدم او هم دوری است. مثلا در بحث لاضرر این بحث مطرح هست که شرط جریان قاعده لاضرر این است که مکلف اقدام بر ضرر نکرده باشد. مثلا اگر مکلفی آمد مریض بود عمدا خودش را جنب کرد، بحث است که آیا وجوب غسل جنابت از او رفع می شود بخاطر مریض بودن یا رفع نمی شود؟ برخی ها گفته اند رفع نمی شود بخاطر اینکه این آقا اقدم علی الضرر، و با اقدام بر ضرر قاعده لاضرر جاری نیست. حالا کار نداریم که این مطلب اشتباه صغروی دارد و این آقا اقدام بر موضوع حکم ضرری کرده، اقدام بر ضرر نکرده، اقدام کرد بر اجناب که موضوع وجوب غسل است. حالا کار به این اشکال نداریم.

مرحوم آخوند فرمود اقدام بر ضرر دوری است. چرا؟ این مریض که إجناب کرد خود را، در چه فرضی اقدام کرده است بر ضرر؟ در فرضی که غسل بر او واجب باشد. و غسل بر او ضرری است پس اقدام بر ضرر کرده است. پس اقدام بر ضرر توقف دارد بر وجوب غسل جنابت بر این شخص. وجوب غسل جنابت بر این شخص توقف دارد بر عدم شمول لاضرر نسبت به او. والا اگر لاضرر شامل او بشود که بر او غسل واجب نیست. عدم شمول لاضرر هم موقوف است بر صدق اقدام بر ضرر. پس اقدام بر ضرر شد موقوف بر وجوب غسل جنابت بر او. وجوب غسل جنابت بر او موقوف شد بر عدم جریان قاعده لاضرر در حق او. وعدم جریان قاعده لاضرر موقوف شد بر صدق اقدام بر ضرر. فتوقف اقدام بر ضرر علی ما یتوقف علی نفس الاقدام علی الضرر. فالاقدام علی الضرر دوریّ فیمتنع وجوده.

این کلامی است که محقق عراقی از استادش صاحب کفایه نقل کرده است.

مرحوم آقای صدر فرموده: بروید بگردید مغالطه را پیدا کنید، نه اینکه بیائید دور را اثبات کنید بعد بگوئید چون دور وقوعش محال است پس در خارج اقدام بر ضرر محال است وجود پیدا کند. نه اصلا این دوری که شما درست کردید مغالطه است. و الا همین بیان شما را در عدم اقدام بر ضرر هم می شود بیان کرد. خب عدم اقدام بر ضرر هم دوری است. چرا؟ برای اینکه کی این مریض اقدام بر ضرر نکرده است؟ موقعی که قاعده لاضرر شامل او بشود و وجوب غسل را از او بردارد. کی قاعده لاضرر شامل او می شود؟ موقعی که او اقدام بر ضرر نکرده باشد. عدم اقدام بر ضرر موقوف شد بر جریان قاعده لاضرر، وجریان قاعده لاضرر هم موقوف شد بر عدم اقدام بر ضرر. چون شرط جریان قاعده لاضرر این است که اقدام بر ضرر نباشد. چه جور می شود هم اقدام بر ضرر دوری است و هم عدم اقدام بر ضرر دوری است؟ خب ارتفاع نقیضین که محال است او را که نمی توانیم ملتزم بشویم، وجود اقدام هم که محال است چون دوری است، عدم اقدام هم که محال دوری است، پس چه باید کرد؟ این غیر از مغالطه چیز دیگری است؟ این مغالطه است باید مغالطه را کشف کنیم.

اما شاهد بر اینکه یلزم من وجوده عدمه هم مغالطه است این مثال معروف است که: یک شخصی که از اهل کرت هست می آید می گوید: هر کرتی دروغ می گوید، کل خبر کرتی کاذب. خودش هم الان دارد به عنوان یک کرتی خبر می دهد. نگوئید که آقا انصراف دارد این کلام از این خبر. قضیه خارجیه که نیست. این آقا دارد می گوید اصلا فلز کرتی یک فلزی است که راست نمی گوید. استقراء که نکرده است. اگر قضیه خارجیه باشد خب انصراف دارد از خود این خبر، این هم انصاف اثباتی است، ما که بحث اثباتی نداریم بحث ثبوتی است، خب جایی که انصراف نباشد. علاوه عرض کردم قضیه وقتی حقیقیه بود او اصلا می گوید کرتی اینطور هست که خبری که می دهد دروغ است. خب این شامل خبر خودش هم می شود دیگر. اینجا گفته اند آیا این خبر راست است یا دروغ است؟ اگر این خبر راست است، پس دروغ است، راست نیست. چون اگر این خبر راست است یک موردی پیدا شد که یک کرتی خبر راست بگوید. یلزم من صدقه کذبه وعدم صدقه. واگر این خبر دروغ است و فرض هم این است که اسئر خبرهای کرتی ها دروغ است، این خبر هم اگر فرض کنیم دروغ است پس راست است. از وجود صدق عدم صدق لازم می آید و از عدم صدق وجود صدق لازم می آید. خب بفرمائید آیا این مغالطه را ما به این نحو جواب بدهیم که ما یلزم من وجود الشیء عدمه محال؟ خب وجود مستلزم عدم است محال است عدم هم مستلزم وجود است محال است، خب اینکه می شود ارتفاع نقیضین. اینجاست که باید مغالطه را کشف کرد.

آقای صدر خودش خواسته مغالطه را کشف کند، اما بحث بحثی است که امثال مرحوم آقای صدر هم با آن دقت نظر ظاهرا اینجا مطلبشان خالی از اشکال نیست. ولو این بحث ها خیلی مربوط به اصول نمی شود، استطرادا بحث را برده اند روی این بحثها ولی بحث علمی خوبی است وبه بحث خودمان که ما یلزم من حجیته عدم حجیته هم ربط داده اند لذا ارزش دارد که مقداری توضیح بدهیم.

ایشان فرموده اند: این کل خبر کرتی کاذب این قضیه انحلالیه است، یعنی چه؟ یعنی می خواهد بگوید یک کرتی را شما فرض کنید، زید، این آقا هم عمرو است، زید به عنوان یک کرتی گفته بود که مثلا الارض ساکنة. آن خبر اول. این عمرو که کرتی دوم است که می گوید کل خبر کرتی کاذب، این منحل می شود خبرش به اخبار غیر متناهیة. اولین خبرش این است که ذاک الخبر الذی اخبر به زید الکرتی کاذب. یک خبر دومی هم محقق می شود و آن این است که خبر اول من که گفتم خبر زید الکرتی کاذب این است که خبری الاول کاذب. خب این هم می شود مصداق خبر. خبر سومی محقق می شود می گوید خبری الثانی کاذب، این می شود خبر سوم من عمرو. پس موضوع درست می شود برای همان قضیه حقیقیه کل خبر کرتی کاذب، یک خبر چهارمی من پیدا می کنم که خبر سومم دروغ است. هیمنطور برو تا بی نهایت.

نگوئید که آقا تسلسل محال است. نه، اولا تسلسل در امور تکوینیه پیش نمی آید، تسلسل در انحلال است. غیر متناهی بود انحلال مشکلی ندارد. اصلا انحلال یک امر تحلیلی است تا هر کجا که ذهن تصور بکند به جلو می رود، هر وقت خسته شد ذهن متوقف می شود. برفرض هم تسلسل در عالم تکوین باشد اما در سلسله علل محال است در سلسله معالیل که محال نیست. خدا تا بی نهایت عالم را خلق کرده، بهشت هم بی نهایت است، خالدین فیها مادامت السموات و الارض. تسلسل در معالیل که محذور ندارد. تسلسل در علل که ما برویم جلو علة العلل را پیدا نکنیم، او محال است. و الا آخرین معلول را پیدا نکن، اصلا آخرین معلول نداریم، چون هر معلولی بعد از او معلول دیگری هست، چه اشکال دارد. تسلسل در امور تکوینیه هم در معالیل محال نیست، تا چه برسد به اینجا که بحث تسلسل در انحلال است. پس تسلسل مشکل ندارد.

بعد آقای صدر می گوید ببینید چه جور مغالطه کرده بودند، گفتند یلزم من کذبه عدم کذبه و من عدم کذبه کذبه، مغالطه می کردند. خب این مغالطه است. چطور؟ می گوید آن خبر اول آن خبر زید کرتی یا دروغ است یا راست. آن خبر زید کرتی اگر دروغ است، به ترتیب خبر اول من کرتی راست است که گفتم ذاک الخبر کاذب. خبر دوم من کرتی دروغ است، چرا؟ چون خبر دوم من کرتی این بود که خبر اول من دروغ است. نخیر خبر اول من راست بود، چون خبر اول من این بود که خبر زید کرتی دروغ است، ومن راست می گفتم. آن خبر دومم که گفتم خبری الاول کاذب آن خبر دومم دروغ است. خیر سومم راست است. چرا؟ برای اینکه خبر سومم این بود که خبر دومم دروغ است. اگر خبر زید کرتی دروغ باشد یک در میان خبر اول من عمرو کرتی راست، خبر دومم دروغ، خبر سومم راست، خبر چهارمم دروغ، یک در میان راست و یک در میان دروغ. واگر خبر زید کرتی راست باشد باز خبر اول من عمرو کرتی دروغ است، برای چی من گفتم ذاک الخبر الذی اخبر به زید الکرتی کاذب؟ او خبرش صادق بود. پس خبر اول من دروغ است. خبر دوم من که می گفتم خبری الاول کاذب راست است. خبر سوم من که گفتم خبر ثانی من کاذب، او دروغ است. باز یک در میان. لا یلزم از کذب آن خبر اول من عمرو کرتی صدق نفسه، بل یلزم صدق خبر زید الکرتی و صدق خبری الثانی. از کذب خبر اول من لازم آمد صدق محکی این خبر که خبر زید کرتی است وحاکی این خبر که خبر دوم خود من عمرو کرتی است لازم می آید. یلزم من کذب خبری الاول صدق الخبر الذی قبله و الخبر الذی بعده، کما یلزم من صدق خبری الاول کذبهما. اینکه یلزم من وجوده عدمه نیست. مشکل حل شد.

بعد آقای صدر می فرماید: در همین بحث نهی از اتباع ظهور هم همین را می گوئیم. می گوئیم قضیه حقیقیه است، ما یک ظهوری در قرآن داریم که مثلا اقیموا الصلاة، این آیه ناهی از اتباع ظهور به نحو قضیه حقیقیه می گوید ذاک الظهور لیس بحجة، ظهور اقیموا الصلاة در ظهور لیس بحجة، این را علامت گذاری کنید. فعلا دو تا ظهور شد. اما این انحلالی است، چون خود این ظهور دوم هم مصداقی است برای خطابی که می گوید لاتتبعوا المتشابه. آنوقت یک ظهور سومی درست می شود که هذا الظهور الثانی لیس بحجة. خود این هذا الظهور الثانی لیس بحجة ظهور ثالث می شود. باز مصداق می شود برای یک ظهور چهارمی که هذا الظهور الثالث لیس بحجة، الی ما لانهایة له. خب یلزم از حیجت این ظهور دوم عدم حجیت خودش؟ نه. یلزم منه عدم حجیت ظهور آن اول. از حجیت هر کدام از این افراد یلزم عدم حجیت ما قبلش. اینکه یلزم من وجوده عدمه نیست. حالا قطع نظر از آن جواب اصلی که از حجیت عدم حجیت لازم نمی آید بلکه حکم ظاهری به عدم حجیت لازم می آید، آن جواب اصلی بود، حالا ایشان می گویند دقت هم که بکنیم اصلا یلزم از حجیت این ظهور دوم عدم حجیت ظهور اول. این جواب همگانی و گسترده است و در همه این مغالطه ها می آید.

بله اگر بگوئید ملازمه است بین عدم حجیت ظهور اول و عدم حجیت خود این ظهور دوم. پس این خطاب دومی که می گوید الظهور الاول لیس بحجة مدلول التزامی اش این است که وأنا ایضا لست بحجة. اگر ملازمه را مطرح کنید دیگر این جواب انحلال کافی نخواهد بود. تنها جواب همان جوابی است که دیروز داده شد که یلزم من الحجیة الحکم الظاهری بعدم حجیة نفسه، این که ما یلزم من وجوده عدمه نیست.

بله لغو هست، واقعا هم لغو است، به قول آقای خوئی در یکی از بحث ها می گوید آن خطابی که ما می دانیم یا دروغ است یا حجت نیست، حجیت این محال است، نه از باب ما یلزم من وجده عدمه، بلکه از باب اینکه لغو است. مثلا همین خطابی که می گوید الظاهر لیس بحجة خودش هم ظاهر است دیگر، نص که نیست. چون گفت لاتعلموا بالمتشابه واین ظاهرش این بود که أی لاتعلموا بالظواهر، این یا دروغ است و واقعا ظواهر حجت است، یا اگر راست باشد پس خودش هم حجت نیست، چون خودش هم از ظواهر است. خطابی که می دانیم یا کاذب است و یا حجت نیست این صلاحیت حجیت ندارد. چون ما اگر در فرض کاذب بودن می خواهیم به او عمل کنیم که معقول نیست، اگر کاذب هم نباشد پس حجت نیست. پس ما چه جور این را حجت قرار بدهیم. چیزی را حجت قرار می دهیم که در فرض حجیت محتمل الصدق باشد. این خطاب یا کاذب است ویا حجت نیست. یعنی علی فرض حجیته کاذبه است، خودش را تکذیب می کند، اگر این خطاب حجت باشد یعنی ظواهر حجت هستند. پس اگر این خطاب حجت باشد پس کاذب است، یا کاذب است و یا حجت نیست. همچنین خطابی قابل حجیت نیست.

این حرف خوبی است و ما این حرف را قبول داریم، اما می خواهیم ما یلزم من وجوده عدمه را از قاموس بحثهای علمی حذف کنیم بگوئیم ما هیچ کجا نداریم که یلزم من وجود الشیء عدمه.

این محصل بیان آقای صدر.

بعد مرحوم آقای صدر گفته: این شبهه که کل خبر کرتی کاذب این را برای چی مطرح کرده اند؟ برای شبهه تناقض. خواسته اند در مقابل امتناع تناقض که از بدیهیات است یک نقضی مطرح کنند و همه را گیر بیاندازند.

ایشان می گوید یک شبهه دیگری هست که راسل مطرح می کند، آن هم شبهه ای است در مقابل فکر امتناع تناقض آن هم بد نیست مطرح کنیم. که از باب الکلام یجر الکلام است. آنی که ایشان نقل می کند که در نقل دقیق نیست ولی مطلب ایشان دقیق است. می گوید راسل یک شبهه ای را مطرح کرده است: گفته مفاهیم بر دو قسمند: برخی از مفاهیم خودشان مصداق خودشان هستند. مثل مفهوم شیء که مصداق شیء است. برخی از مفاهیم خودشان مصداق خودشان نیستند، مثل انسان. انسان مصداق انسان نیست. تا اینجا که ما مشکلی نداریم. پس مفاهیم دو قسم شدند: مفهوم یشمل نفسه و مفهوم لایشمل نفسه. یک آقایی گفت این مفهوم لایشمل نفسه هل هذا مفهوم من المفاهیم أم لا؟ ما هم گفتیم بله هذا مفهوم من المفاهیم. گفت هل هذا یشمل نفسه أم لایشمل نفسه؟ آیا این مفهومی که گفتید لایشمل نفسه یعنی مفهومی که خودش مصداق خودش نیست آیا این مفهوم مصداق خودش هست یا نیست؟ ما هم اگر گفتیم بله این مفهوم مصداق خودش هست، می گوید پس نیست. چرا؟ برای اینکه اگر مصداق خودش باشد یعنی مصداق مفهومی است که لایشمل نفسه. اگر این مفهوم مصداق خودش هست کدام مفهوم مصداق این است؟ آن مفهوم هایی که خودشان مصداق خودشان نیستند آنها زیر مجموعه این هستند. المفهوم الذی لایشمل نفسه پس چرا شیء را نگرفت؟ چون دیدیم شیء خودش مصداق خودش هست، اما انسان را گرفت چون خودش مصداق خودش نیست. اگر بنا باشد المفهوم الذی لایشمل نفسه هم بخواهد زیر همین مجموعه قرار بگیرد، پس باید اگر این مفهوم مصداق خودش هست پس باید مفهومی باشد که خودش مصداق خودش نیست. پس از مصداق خودش بودن لازم آمد که مصداق خودش نباشد.

و اگر گفتیم خودش مصداق خودش نیست، می گوید پس خودش مصداق خودش هست. چرا؟ چون اگر خودش مصداق خودش نیست پس مفهومی است که لایشمل نفسه، پس مصداق خودش شد. المفهوم الذی لایشمل نفسه اگر مصداق خودش نیست پس مفهومی است که خودش مصداق خودش نیست، پس مفهومی است که لایشمل نفسه، یعنی پس مصداق خودش هست.

مرحوم آقای صدر فرموده ما حل می کنیم. البته این شبهه شبهة صدریة لاشبهة راسلیة، راسل حرفش قابل جواب است، او مثال دیگری زده، خودشان جل نکردند به فرگه ریاضی دان معروف نامه نوشت او دچار بهت و حیرت شد گفت معادلات ما راسل با این شبهه به هم زد، ولی ما آن را مطرح می کنیم و قابل جواب است. اما این شبهه صدریه جوابش سخت است. ایشان فکر می کرده شبهه راسل است ولی این مثالی که ایشان انتخاب کرده مثال دقیقی است. تأمل بفرمائید